آرزوی

ماه

IFAG

نوشته و تصویرسازی ها از:

الیانا، کارتا، لوئیزا و لئا

یک شب ماه مثل همیشه خواب روز را دید.

او بقیه ی شب را تا سپیده ی سحر فکر کرد و فکر کرد تا اینکه طلوع خورشید را دید.

او دلباخته ی روز شد و تصمیم گرفت تا از خورشید خواهشی بکند.

- سلام ای ماه! انگار چیزی در دلت هست. اگر هست بگو!

- از تو خواهشی دارم!

- چه خواهشی؟

- دلم می خواهد که یک بار در روز بتابم!

- عجب! من چگونه می توانم به تو کمک کنم ای ماه؟

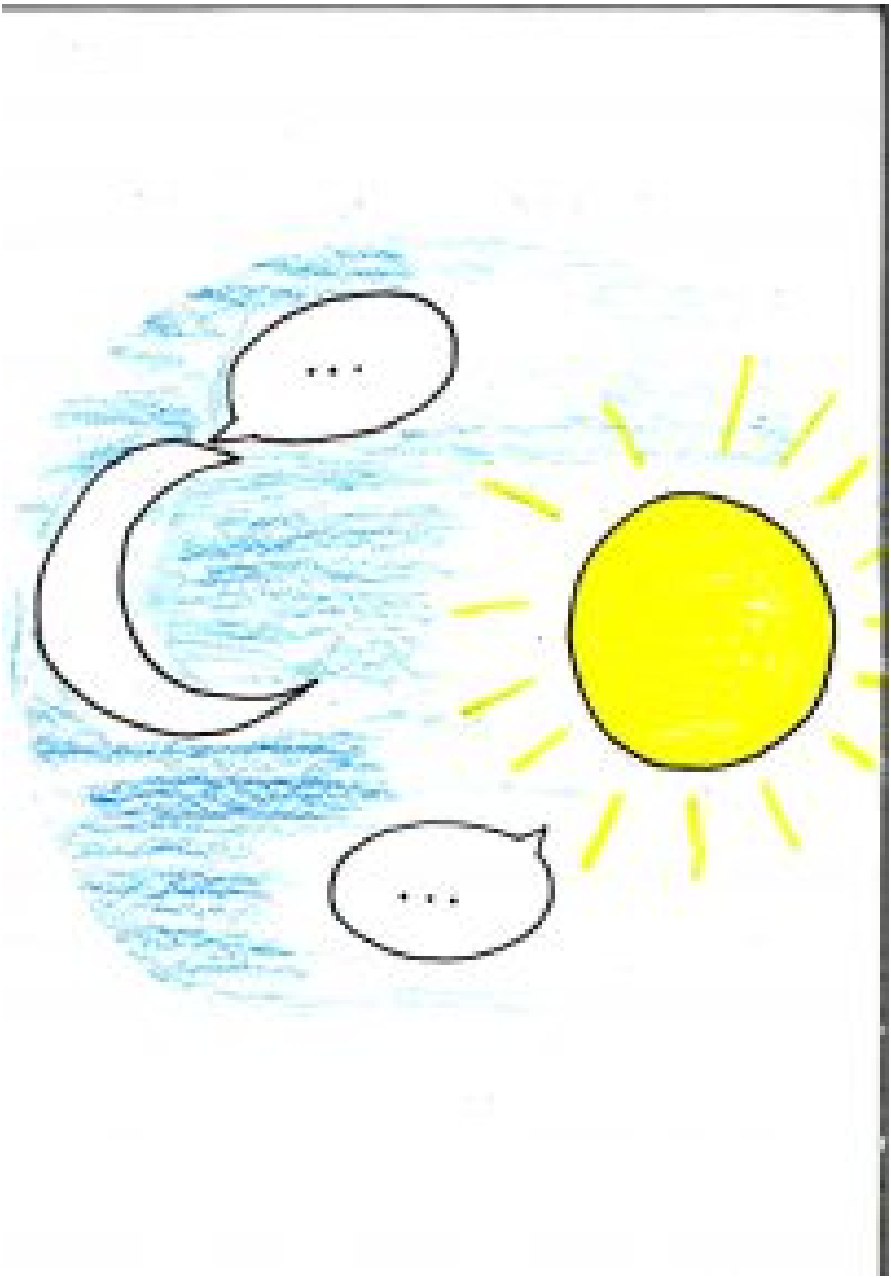

- می خواستم بپرسم میشه که ما جامون رو با هم عوض کنیم؟ تو شب بتابی من روز؟

- این آرزوی زیبایی است. من به تو کمک خواهم کرد تا به آن برسی.

و اینگونه بود که خورشید و ماه تصمیم گرفتند تا برای یک شب و یک روز جایشان را با هم عوض کنند.

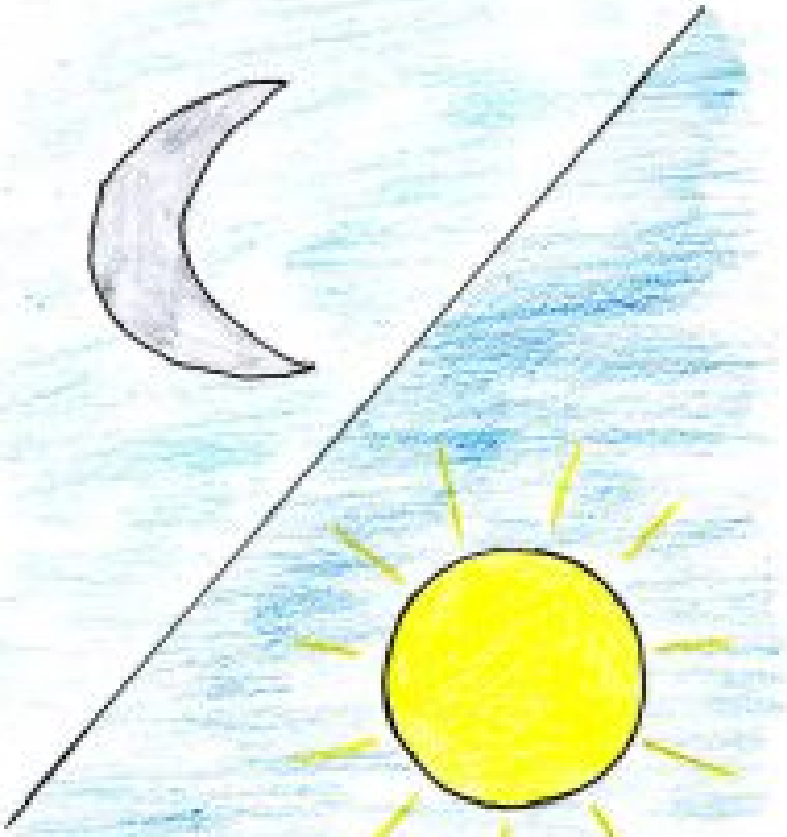

و بالاخره یک روزی آمد که در آن بر خلاف همیشه به جای خورشید، ماه در آسمان می تابید. او از روز بلندی که داشت خوشحال بود اما نورش آنقدر نبود که بتواند تمام جهان را روشن کند.

او با ناامیدی از خورشید کمک خواست و آن دو با هم دنباله ی روز تابیدند.

در انتهای روز ماه از خورشید تشکر کرد و آنها تصمیم گرفتند تا دوباره سر جای اولشان برگردند. حالا دوباره خورشید در روز می درخشید و ماه هم شب را روشن می کرد.

اما هنوز روزهایی هست که ماه خود
را تا روز می کشاند تا با خورشید
دوتایی به جهان بتابند.